پیشخوان

نظری بر روایت جلال آل احمد از «یک چاه و دو چاله»

حدیث نفس

محمدرضا کائینی

شـاید بتوانم اثری که هـم اینک دربـاره آن می‌نویسـم را در عداد خواندنی‌تریـن وخود افشاترین آثار آل احمد بدانیم، چه اینکه او در این جزوه، از چاه وچاله هایـی می‌گویـد کـه ناخودآگاه، پای در آن نهاده است. او در آغاز درباره زمینه‌های این اتفاق می‌نویسد: «این قلم از سال ۱۳۲۳ تا به حال دارد کار می‌کند. گاهی مرتـب و گاهی نه به ترتیبی. گاهی به فشـاری درونی و الزامی؛ و اغلب بنا به عادت. گاهی گول؛ ولی بیشتر موظف یا به گمان ادای وظیفه ای. اما نه هرگز به قصد نان خوردن. آنکه صاحب این قلم اسـت فکر کرده بود که هر چه پدرش از راه کلام خدا نان خورد بس اسـت. و دیگر نباید از راه کلام خدا نـان بخورد؛ چراکه سـروکار او با کلام خلق است. و شـاید به همین دلیل معلم شد. در ۱۳۲۶. اما همین صاحب قلم مخفیانه به من گفته اسـت که بـا همه دعوی با هوشی دو سه بار پایش به چاله رفته. که یکبارش خود چاهی بود.»

جلال درادامه در باره اولین چاهی که در مسـیر زندگی قلمی خود آن را تجربه کرده می‌نویسد: «چاه اول، تجربـه با همایون صنعتـی زاده بود؛ مباشـر بنگاه فراکلین. این آدم را از سال ۱۳۲۴ می‌شناسیم. وقتی منشـی تشکیلات کل حزب توده بودیم. (مـن و صاحب این قلم) وردسـت کامبخش. و او چاپـار حزب بود میـان تهران و اصفهان و شیراز. شـاید هم یزد و کرمان. درست بـه خاطرمان نیسـت. ناچـار بایـد همدیگر را می‌شناختیم. او جوانی بود پر حرکت و با هوش؛ و ناچار بی‌آرام. مجموعه مشخصات یک چاپار که اگر به شهر می‌آمد باید دلال بشود و شد. و بدتر این بود که او در علی‌آباد این اباطیل، شهری سراغ کرده بـود و ناچار دلبسـتگی و از این حرف‌ها. و

جلال آل احمد در سفر به خرمشهر

سور و دیگر قضایا. و پولدار بود و صفحات مزقان می‌خرید.»

آل‌احمد در اسـتمرار نبشـته خویش، همکاری با ابراهیم گلسـتان را چاله دیگـر می‌داند و در توصیف آن می‌نویسد: «چاه دیگر را گلستان در راه این قلم کند. از تجربه با همایون این به دست آمد که حساب کار قلم را باید از هر حسابی جدا کرد. از حساب تیراژ بزرگ و درآمد و ناشر مغبون و از ایـن مزخرفات. اما با گلسـتان ایـن تجربه حاصل شد که حساب قلم را از حساب دوستی‌ها نیز باید جدا کرد. دوستی آمیزاد را از تنهایی در می‌آورد؛ اما قلم او را بـه تنهایی بر می‌گرداند. به آن تنهایی که جمع است. به بازی قدما. قلم این را می‌خواهد. که چه مستبدی است. دوستی ترا و رعایت ترا هیچکس تحمل نمی‌آورد. با گلستان نیز از همان سـال‌های ۲۴ و ۱۳۲۵ آشنا بودیم. و در همان ماجراهای سیاسـی. او اخبار خارجی رهبر را درسـت می‌کرد و این قلم مجله مردم را می‌گرداند و دیگر کارهـای مطبوعاتی پراکنده. بشر برای دانشجویان و ترجمه‌ای- و قصه‌ای و از این قبیل. همان ایام یک روز گلستان یک مخبر فرنگی را برداشت و آورد در حوزه‌ای که صاحب این قلم اداره‌اش می‌کرد. از همان ایام انگلیسـی را خوب می‌دانست. و همان روز بود که معلوم شد تماشـاگری گفته‌اند و بازیگری. احساسی را که آن روز ما کردیم، او خود بعدها گذاشت در یکی از قصه‌هایش.»

نویسنده در ادامه، همکاری با ناصر وثوقی را نیز در زمره چاله هایی می‌داند که پای وی درآن رفته اسـت:«چاله دوم را وثوقی در این راه کند. شاید به غیر عمـد. و حتماً به قصد محبتی. با شـماره مخصوص که برای صاحب این قلـم داد. مرا در آن شماره سـوار بر خر مرادی کردند که عبارت از خودبینـی بود و انگی روی کپـل آن خر زدند که انگ بچه مدرسـه‌ای‌ها بود. و ایـن نیز از این قلم به دور بود؛ و به دور بـاد. حالا می‌گویم چرا. وثوقی را هم دست بر قضا از همان سال‌های ۲۴ و ۲۵ می‌شناسیم. ضمن همان ماجرای سیاسی. آخر ما همـه از یک کندو بیـرون آمده‌ایم. او آن وقت‌ها کارمند بانک بود و زن و فرزند داشـت و گاه‌گداری همدیگر را می‌دیدیم. جوانی بود دقیق، خرده‌بین، مقرراتی و خشک با لیاقتی فراوان برای شغل قضا.»

نمایی از اعتراض مردم فقیر به کمبودنان در دوران نخست‌وزیری احمدقوام

روایتی از پیامدها و عوارض اصلاحات اقتصادی در دوره رضاخان

سیمای ملت در آیینه فقر

احمدرضا صدری

پروژه به‌اصطلاح اصلاح و نوسازی اقتصادی در دوران رضاخان، تا دهه‌ها برای ملت ایران پیامدهایی دشوار به همراه آورد. مقالی که در پی می‌آید، در صدد است تا شمه‌ای از این نتایج تلخ را از زبان برخی درباریان و ارباب جمعی حکومت پهلوی مورد بازخوانی قرار دهد. امید آنکه مقبول افتد.

حال و روز اقتصاد در عهد رضاخان

بسیاری ایران تحت حاکمیت ۱۶ ساله رضاخان را با ویژگی اصلاحات رضاخانی می‌شناسند و بخش عمده این اصلاحات در حوزه اقتصاد انجام شـده است. اما روایت دیگری نیز در مورد این اصلاحات وجود دارد. علی‌نقی عالیخانی در خاطرات خـود درباره اوضاع اقتصادی این عصر می‌نویسـد: «در زمان رضاشـاه، وقتی کـه حکومت مرکزی درسـت شـد، مقررات گذراندند برای سهمیه صادرات و سهمیه واردات و ارز. شما وقتی که ارز می‌خواستید بگیرید، باید می‌رفتید به تهران از یزد یا کرمان؛ اگـر می‌رفتید چندین بار به تهران، دفعه دهم یا یازدهـم تصمیم می‌گرفتید که تهران بمانید و سـرمایه خودتان و خویشاوندان و دوسـتانتان را که در آن شـهرها مصرف می‌شد، می‌آوردید تهران. در نتیجه، به جای اینکه کارخانه در یزد یا کرمان ایجاد بکنید، کارخانه را در تهران ایجاد می‌کردید و باعث تمرکز می‌شد. این تمرکز در چند شهر ایران اتفاق افتاد؛ مثل اصفهان و تهران و نیروی کار و نیروی جوان و نیروی فعال، و آدم‌های خوش‌فکر و سـرمایه‌ها می‌آمد به این چند نقطه و بقیه کشور فراموش می‌شـد و این، عدم تعادل فضای اقتصادی کشور را ایجاد می‌کرد.»

به هـر روی، اوضاع اقتصادی ایـران در این عصر، به گونه‌ای شکل گرفت که۹ سال پس از خاتمه سلطنت رضاشاه، اردشـیر زاهدی چنین توصیفی از جامعه ایرانی و نحوه معیشـت مردم ارائه داده اسـت: «در سـال۱۳۲۹[ش] وضع اقتصادی و کشاورزی ایران خراب بود. در آذربایجان مردم از بی‌نانی و قحطی در عذاب بودند. هر روز هم که ما از خواب بلند می‌شدیم، می‌دیدیم که چند نفر از گرسنگی مرده‌اند. در شمال ایران اغلب بچه‌ها شـکم‌های بـزرگ و رنگ پریده داشـتند، چون به مالاریا مبتلا بودنـد. در کرمان و بندرعباس کیفیت آب آن قدر بد بود که مردم به یک بیماری به نام پیوک مبتلا بودند.»

آفتی به نام صنعتی شدن اقتصاد

صنعتی شدن اقتصاد ایران از جمله اهداف حکومت پهلوی اول بود، اما چگونگـی وضعیت صنعت ایران در حکومت رضاخان مطلبی اسـت که عالیخانی در خاطرات خود به آن اشـاره کرده اسـت: «یک وقت در تبریز بودم، استاندار گفت: آقا بیایید یک کارخانه نساجی را ببینید که از کار افتاده. من رفتم کارخانه را دیـدم. یک مقدار ماشـین‌آلات نسـاجی که این ماشین آلات را در سـال ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ دست‌دوم از هندوسـتان خریده بودنـد، آورده بودند به تبریز. آن وقت این ماشـین‌ها به یک صورتـی مدتی کار کرده، حالا اسـتاندار می‌گوید این ماشین‌آلات ۴۰ ساله دست‌دوم که از هندوسـتان آمده بود و اصلش انگلیسـی بود، چرا کار نمی‌کنند! گفتـم این گونه ماشین‌آلات فرسـوده نباید هم کار بکند. وقتی که آمدیم بیرون، در بـاغ آن کارخانه، اسـتاندار به من گفت: ما چه بکنیم؟ گفتم شـما در این محوطه اگر سیب پاییزه بکارید، بهتر است تا به خیال تولید کالا با این ماشین‌آلات فرسوده بیفتید.»

تداوم عـوارض تصمیمات ناصـواب پدر در دوره حاکمیت پسر!

ادامه روندی که در عصر رضاخان آغاز شـده بود، در زمان حاکمیت فرزندش نیز قابل مشـاهده اسـت. فریدون هویدا در توصیـف اوضاع اقتصادی ایران در اواسـط دهه ۳۰ (۱۳۳۰ـ۱۳۴۰ ش) و پانزده سـال پس از به قدرت رسـیدن محمدرضا پهلوی، چنین نوشته اسـت: «علی‌رغم برکنار [ی] زاهدی، اوضاع اقتصادی کشـور روز به روز بدتر می‌شـد. گرچه که بعد از سـقوط مصدق، بهره‌بـرداری از نفت ایران را کنسرسیومی متشکل از کمپانی‌های غربی به‌عهده گرفـت و درآمد ایران هـم از بابت فـروش نفت(به صورت دریافت ۵۰درصد سـود) به مراتب بیشتر از گذشته شد؛ولی به خاطر فساد گسترده و عدم کارآیی در امور کشور، تمام درآمد نفتی به هدر می‌رفت و یک بار دیگر، ایران در معرض تهدید ورشکسـتگی قرار گرفته بود. بورس بازی مسـتغلات و زمین، اقتصاد ناسالمی به وجود آورده بود و طبقه جدیدی که از این راه به ثروت رسیده بود، در برابر قدرت فئودال‌ها عرض اندام می‌کرد. بودجه دولت، متکی به کمک‌های مالی امریکا بود و صاحبان مشاغل آزاد، کمبود نقدینگی خود را با وام گرفتن از تجـار بازار، با بهره‌های گزاف، جبران می‌کردند. بیکاری هردم فزونی می‌گرفت و به دنبال آن موج ناآرامی‌های سیاسـی و اجتماعی نیز افزایش می‌یافت.»

رکودمزمن اقتصاد ایران در آخرین سال‌های دهه ۳۰

این رونـد بیمارگونه تـا آخرین سـال‌های دهه ۳۰ نیز ادامه یافت. عبدالمجید مجیـدی درباره اوضاع اقتصادی ایران در دوره نخسـت‌وزیری علی امینی در سـال‌های پایانی دهه ۳۰ می‌نویسـد: «در دوره حکومت امینی، اقتصاد مملکـت در حالت رکودی افتاده بود کـه خیلی نگران کننده بـود. هم بیکاری بود، هم قیمت‌ها خیلی سقوط کرده بود. حالت واقعاً بحرانی سختی بود.»

اردشـیر زاهدی در خاطرات خود تصویر دقیق‌تری از وضعیت اقتصادی این سـال‌ها ارائه کرده اسـت: «افزایش قیمت بلیت اتوبوس‌های شـرکت واحد به چندین برابر در اواخر سال‌های دهه ی ۳۰، باعث شد عده‌ای از دانشجویان و سایر مردم از آن ناراحت شوند؛ برای اینکه تهیه بلیت اتوبوس بـه قیمت چند برابر برای خیلی از خانواده‌ها ایجاد اشکال می‌کرد. فرض کنید که اگر کسی در تهران پارس زندگی می‌کرد و قرار بود به دانشگاه بیاید یا از تهران پارس به مرکز شهر بیاید و در تهران اتوبوس بگیرد که برای انجام کاری به شمیران برود؛ بیشتر حقوقش صرف رفت و آمد روزانه با اتوبوس می‌شد.»

موج نوینِ به اصطلاح صنعتی شدن در دهه ۴۰

سال‌های دهه ۴۰ شمسـی مبدأ تحول در وضعیت اقتصادی ایران بود. تلاش بیش از پیش حکومت در صنعتی ساختن اقتصاد ایران، پیامدهای مختلفی به دنبال داشت که برخی از آنها به روایت عالیخانی چهره مشهور و عالی‌ترین مقام اقتصادی دولت در این دهه خواندنی اسـت: «به نام مونتاژ اتومبیل در سال‌های دهه ۴۰ تمام قطعـات را از بیـرون وارد می‌کردند و همان ارز اتومبیل و شـاید بیشتر هم خرج می‌شد و عده به‌خصوصی بدون هیچ جهتی پولدار می‌شدند، بدون اینکه در داخل کشور یک کار درست و حسابی انجام بدهند. مونتاژی که به آن صورت وجود داشت، یکی از بلاهای کشـور بود. ولی در آن فاز اول، واقعاً عبارت از این بود که، بدون اینکه ارزش افزوده‌ای در داخل کشور به دست بیاید، یک چیزهایی را بردارند و بیاورند. مثلاً فیات را در ایـران مونتاژ می‌کردند و علامت ساخت ایران هم پشتش بود، ولی حتی این علامت ساخت ایران را هم در ایتالیا ساخته بودند و آورده بودنـد. این کار به این صورت، مسـخره بود و هیچ‌گونه ارزش افزوده‌ای در داخل کشـور به وجود نمی‌آورد. جیپ هم همین حالت را داشـت، لندرور هم همین طور بود.»

عالیخانی در گوشه‌ای دیگر از خاطراتش می‌نویسد: «در سـال‌های دهه ۴۰ در شـرکت معـادن و ذوب فلزات وابسـته به وزارت صنایع، ماه‌هـا بود که پول کارگران زغال‌سنگ عقب افتاده بود و کارگران ۵ـ۶ ماه بدون حقوق مانده بودند. یک مـاه پس از اینکه من وزیر شدم، شب‌عید، مدیرعامل شرکت معادن و ذوب‌فلزات، آمد پهلوی من و برای خودش و اعضای هیئت مدیره‌اش پاداش می‌خواسـت، گفتم نه فقط به شـما پاداش نمی‌دهم. حقوقتان را نیز نمی‌دهم شما که به کارگر معدن زغال پول ندارید بدهید، چطور رویتان می‌شـود که از من، پاداش شـب سال‌نو بخواهید؟»

وی در گوشه‌ای دیگر، چنین آورده است: «یکی از کارهایی کـه در مقطع سـال‌های دهه ۴۰ از بلاهای کشور و مربوط به شـهرداری‌ها بود، این بود که مدخـل ورودی شـهرها از کامیون‌های حامـل کالا کـه از آن شـهر عبـور می‌کردند، عوارض می‌گرفتند و نام این گونه عوارض شـده بود«عـوارض دروازه‌ای.» در نتیجـه وقتی یک تولیدکننده؛ مثلاً در اهواز، جنسی تولید می‌کرد و این را می‌خواست به مشهد برساند، ممکن بود که قیمت خود جنس ۱۰۰ باشـد، ولی به خاطر عوارضی که در همه شـهرهای سرراه از کامیون می‌گرفتند، در مشـهد قیمت بشود ۲۰۰، به هر حال افزایش قیمت تمام‌شده کالا در بازار مصرف، خیلی بالاتر از قیمت اصلـی کالا درمی‌آمد. این عوارض دروازه‌ای بلای عجیبی شـده بود برای واردکنندگان یا صادرکنندگان یا تولیدکنندگان جنس در داخل کشـور. فایده‌ای هم نداشت که بخواهیم با شهرداری‌ها بحث بکنیم.»

طبیعی اسـت، چنیـن وضعیتـی ارتباطی تام با نحـوه اداره امـور اقتصـاد دارد. عالیخانی در اینباره نیز چنین می‌نویسـد: «در سال ۱۳۴۱، ما در وزارت‌اقتصاد، اطلاعات اولیه مربوط به کار خودمان را هم نداشـتیم و براساس تصوراتمان کار می‌کردیم. آماری از صادرات و واردات کشور در کار نبود. آمار بازرگانـی، برابر بود با یک صفر بزرگ. راجـع به بازرگانـی داخلـی، هیچ‌گونه اطلاعی نداشـتیم. صنعت محدود مـا، به علت رکود بازرگانی، دچار رکود شده بود و برای مبارزه با این رکود، یکی از اطلاعاتی که می‌باید موجود باشد، این بود که کشور چه میزان موجودی دارد؛ اما کسی نمی‌دانست. نه فقط ما در وزارت‌اقتصاد، که بازرگان‌ها و صاحبان صنایع هم در حوزه کاری خودشان، اطلاعاتی نداشتند. واقعاً اقتصاد ما یک حالت ابتدایی داشت.»

شـاه وریل‌گذاری ناصواب اقتصادی در ایران

در سـال‌های دهه ۴۰، موضوع «انقلاب سـفید شـاه و ملت»، به‌ویژه بخش‌هـای اقتصادی آن، کانـون فعالیت‌ها و شـعارهای سلسـله پهلوی به‌شمار می‌آمد. عالیخانی در این باره نیز خاطراتی خواندنی دارد: «سهیم شـدن کارگران در سود کارخانجات، که بر طبق لوایح ششـگانه انقلاب سفید شاه و ملت می‌بایست انجام بگیرد، بیشتر جنبه تبلیغاتی داشـت و در عمل، تبدیل شد به پرداخت یک ماه حقوق اضافی به کارگران و هیچ نقش بزرگی بازی نکرد.»

البته اقتصاددانی مانند عالیخانی می‌داند که نقش شاه در شکل‌گیری چنین وضعیت اقتصادی چه بوده است: «افزایش ناگهانی قیمت فرآورده‌های نفتی در آذر ۱۳۴۳ شمسـی مشکلاتی را ایجاد کرد. توضیح اینکه، اعلی‌حضرت ناگهان تصمیم گرفتند که بودجه ارتش را به مقدار هنگفتی بالا ببرند. این تصمیم در وسـط سال که برنامه‌های عمرانی سوم می‌بایست شروع بشود، باعث تعجب همه شد. برای اینکه شـاه از یک طرف، همیشه می‌گفتند که تنها جایی که روی برنامه‌های دراز مدت کار می‌کنند و کارها حساب و کتاب دقیق دارد، ارتش است. از طرف دیگر، هر چند یک بار همه را غافلگیر می‌کردنـد و طرح‌های تازه برای ارتش می‌آوردنـد که هیچ، بـا برنامه‌ریزی دراز مدت مورد ادعا جور در نمی‌آمد. در این مورد هم یک باره دولت خودش را مواجه با وضعی دید که می‌بایست از بسـیاری از طرح‌های مفید و مهم کشـور صرف‌نظر نماید تا بودجه اضافی ارتش را تأمین کند. در جلسه‌ای در شورای اقتصاد، این صحبت شد که اگر واقعاً ارتش به چنین بودجه‌ای احتیـاج دارد، پـس از جای دیگـری، درآمدی برای خودمان ایجاد بکنیم که بتواند، جایگزین اضافه هزینه‌ای بشـود که باید به ارتش داد و هم برنامه‌های عمرانی‌مان را انجام بدهیم. روز سوم آذرماه ۱۳۴۳، اعلام شـد که بهای نفت و بنزین و نیز عوارض مشـروبات الکلی و الکل صنعتی و مسـافرت به خارج افزایش یافته است. بنزین از لیتری ۵ ریال به لیتری ۱۰ ریال، نفت‌سیاه از ۲/۵ ریال به۳/۵ ریال افزایش یافت. همچنین مقرر شد که اتومبیل‌های گازوئیلی، در تهران ماهی ۴۰۰۰ ریـال و در شهرسـتان‌ها ۱۵۰۰ ریـال عوارض بپردازند. این تصمیم بـا اعتراض عمومی روبه‌رو شد. تاکسی‌رانان در تهران دست به اعتصاب زدند و وزارت‌کار و شهربانی کل کشور با صدور اعلامیه مشترکی اخطار کردند که هرگاه رانندگان تاکسی تا دهم آذرماه دست از اعتصاب نکشند، پروانه آنان لغو خواهد شد.»

از این نمونه‌ها در خاطـرات عالیخانی فراوان به چشم می‌آید. این نیز نمونه‌ای دیگر: «در همان سـال۴۸ که آخرین سـال حضور من در وزارت اقتصـاد بود، یـک روز تلگرافی از جانب شـاه از سـوئیس آمد که شما، پروانه تأسـیس کارخانه سـیمان به بنیاد پهلوی جهت تأسیس کارخانه در آبیک قزوین بدهیـد و در آن تأکید کرده بود که من متوجـه مقرراتی که شـما دارید، که در فاصلـه‌ی ۱۲۰ کیلومتری تهـران نباید صنعت تازه ایجاد کرد هستم، ولی این کار را بکنید. من پیش خودم فکر کردم که اقلاً شـاه به من اجازه بدهد، وقتی که برمی‌گـردد، توضیح بدهم و اگر سر تصمیمش باقی اسـت این کار را بکنم. چون آبیک امکانات خیلی خوبی داشت برای سیمان، ولی خوب این امکانات را شاید می‌شد آن طرف‌تر هم فراهم کرد و همان کار را انجام داد. به هر حال، وقتـی می‌خواهیم این مقـررات مربوط به ۱۲۰ کیلومتر حریم را بشکنیم، باید تکلیف من روشن باشـد که بتوانم با شـاه صحبت بکنم که خیلی خوب، پس بگذارید من اصـولاً مقررات را تغییر بدهم. تصویب‌نامه محدودیت ایجاد صنعت تازه در شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران را خودم به دولت پیشنهاد کرده بودم که مخصوصاً دست خودمان را ببندیم که نتوانیم در اینجا صنعت ایجاد کنیم و فعالیت صنعتی را در این منطقه بیش از پیش متمرکز کنیم. حالا اگر می‌خواهیم خلاف این کار را بکنیم، پس من اجازه داشـته باشم، بگویم هر کسـی می‌تواند در این محدود ۱۲۰ کیلومتری صنعت سیمان را ایجاد بکند. این واقعاً نیتم بود. یعنی همه را به یک چوب برانیم. نگوییم که این چون بنیاد پهلوی و آقای بهبهائیان رئیس املاک پهلوی است اجازه دادیم. بنابراین کاری نکردم. رئیس املاک بنیاد پهلوی(بهبهائیان) رفته بود به سوئیس و جریان را به عرض شاه رسانده بود که شاه‌فوق‌العاده عصبانی شده و تلگراف خیلی تندی برای هویدا فرسـتاد؛ به طوری که هویدا به من گفت: چه کردی که اعلی‌حضرت چنین تلگرافی زده‌اند؟ من تلگراف را به شـما نشان نمی‌دهم، ولی بدان که خیلی بد شده، فوری تصویب‌نامه را بیاور. گفتم: چشم. تصویب‌نامه را بردم، ولی هیچ نتوانستم صحبت بکنم. اعلی‌حضرت، فوق‌العاده سر آن جریان دلگیر شده بودند.»

ریشـه نابسـامانی‌های اقتصاد از منظر یک کارگزار

عالیخانی از اینکه به اشتباهات اقتصادی سال‌های وزارتش اقرار کند، ابایی ندارد؛ اما او منشـأ این اشتباهات را نیز معرفی کرده است:

«تأسـیس کارخانه پتروشـیمی در شیراز، یک اشـتباه محض بود، چراکه پشـت درهای بسته با فرانسوی‌ها و انگلیسـی‌ها؛ برای تأسیس این کارخانه صحبت شـد و بدین صـورت هر چقدر هم حسن‌نیت وجود داشته باشد، قیمت تأسیس کارخانه گران‌تر تمام می‌شود، مسئله‌ای دیگر این بود که راه‌اندازی این کارخانه در شیراز منطقی نبود، چراکه خوراک کارخانه از خوزسـتان و با لوله‌کشی به شـیراز می‌رسـید و از سوی دیگر فرآورده‌های تولید کارخانه در خوزستان بیش از همه جا مصرف می‌شد. پس اگر شما در خوزستان این کار را می‌کردید، اولاً چون خرید از راه مناقصه انجـام می‌گرفت؛ فروشـنده ماشـین‌آلات آن کارخانه ناچار می‌بود در شـرایط رقابتی، قیمت مناسب‌تری به شما بدهد؛ دوم سرمایه‌گذاری‌های غیرلازمی که برای لوله‌کشـی گاز و غیره کردید در آنها صرفه‌جویی می‌شـد؛ سوم هزینه کادری که برای این کار احتیاج داشتید از نظر مهندس و غیره که باید کارخانه را نصب می‌کردند کمتر بود و چهـارم هزینه پخش در بازار شـما خیلی کمتر بود، بنابراین ابتهاج صددرصد حق داشت. صددرصد کار خوبی کرد که استعفا داد و به عنوان اعتراض کنار رفت. یعنی هیچ‌گونه نمی‌شود طرح کودشـیمیایی شـیراز را توجیه کرد؛ جز اینکه در آن چند سـال واقعاً یک بی‌بندوباری عجیبی در کشور وجود داشـت که یک مرتبه باعث‌شد، کشـور دچار گرفتاری برای پرداخت‌های ارزی و بازپرداخت وام‌های خودش بشـود و آن حالت رکود و بحران پیش آید.»

بدیهی است که اقتصاد یک جامعه پیوندی عمیق با حوزه بوروکراسـی و مدیریت اداری آن جامعه داشته باشد و هم از این رو است که عالیخانی در خاطرات خود سـعی در بازنمایی نقش مدیریت جامعه در شکل‌گیری اوضاع خاص اقتصادی آن زمان داشته باشد: «مدیریت فنی و مدیریت اداری در کشور خیلی ضعیف بود، چه در سطح دولت و چه در سطح بخش خصوصی. مثلاً، از همان اولی که توسعه صنعتی در ایران شروع شده بود؛ مثل تمام کشـورهای دیگر دنیا، ما خیال می‌کردیم که اگر بخواهیم یک صنعتـی ایجاد بکنیم، باید کارخانـه بخریم؛ در حالی کـه کارخانه خریدن برای یک کشور صنعتی پیشـرفته مطلقاً معنی ندارد. کارخانه را با خرید ماشین‌آلات و تجهیزات درست می‌کنند. در واقع، کارخانه خریدن در کار نیست، بلکه شما می‌باید طرح خودتان را دقیقاً بریزید و با توجه بـه ظرفیتی که برای تولید کالا یا کالاهای مشخصی دارید، روشن بکنید، به چه ماشین‌ها و به چه نوع تجهیزاتی احتیاج دارید؟ کارخانه‌تان باید به چه صورتی باشد؟ جریان مواد اولیه و جنس ساخته شده به چه صورتی باشد؟ و برای توسـعه‌هایی که بعداً می‌خواهید بدهید، طراحی بکنید. تمام اینها هنر صنعتی است وگرنه این کارهایـی که هیچ وقت دیده نمی‌شـود، به اندازه سرهم کردن ماشین‌آلات سخت نیست که آن را به صورت کلی به نام دانش فنی می‌شناسند. ما هم خیلی صحبت دانش فنی را می‌کردیم. ولی واقعاً آگاه نبودیم محتوای این دانش فنی چیست و چه می‌باید باشد؟ نتیجه این شده بود که وقتی به جای کارخانه درست کردن، می‌رفتند کارخانه می‌خریدند، سوءاسـتفاده‌هایی از این نادانی ما می‌شـد. چه از نقطه‌نظر قیمت ماشین‌آلاتی که واقعاً مورد نیاز بود و چه از نقطه‌نظر تجهیزاتی که مطلقاً، خریدش از خارج صرف نداشت. هم بخش دولتی و هم خصوصی، در این مـورد، در همان سطح نادانی بودند. در بخش دولتی، من یک بار متوجه شـدم در کارخانه‌ای که خریداری شده و هزینه‌اش را هم سـازمان برنامه، یعنی بهترین دستگاه کشور داده؛ جزو چیزهایی که وارد کرده بودند، درهای بزرگ آهنی بود کـه در کارگاه را می‌بسـت. یعنی از پیش پاافتاده‌ترین چیزهایی که نه فقط در شهرهای بزرگ ایران بلکه در خیلی از روستاها می‌توانستند آن را بسازند. آن وقت، در را هم از خارج وارد کرده بودند.»

> **علینقـی عالیخانی:«مدیریـت فنـی و مدیریت اداری در کشـور خیلی ضعیف بود، چه در سـطح دولت و چه در سطح بخش خصوصی. مثـلاً، از همان اولی که توسعه صنعتی در ایران شروع شده بود؛ مثل تمام کشورهای دیگر دنیا، ما خیال می‌کردیم که اگـر بخواهیم یک صنعتی ایجاد بکنیـم، باید کارخانـه بخریم؛ در حالی که کارخانه خریدن برای یک کشور صنعتی پیشـرفته مطلقاً معنـی ندارد»**